



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۸/۰۳

عبدالله

«کره کتنه» بر نوشته «نکاتی چند به ارتباط مرگ سوال برانگیز احمد ظاهر» قسمت دوم

در مورد اینکه آهنگ «این توسن ایام چه خوش رام امین است» بقول شما، بخاطر سپاس گذاری، احمد ظاهر، از امین سروده شده باشد، روایت جالبی وجود دارد که ادعای سپاسگذاری را رد می کند.
داستان آهنگ (این توسن ایام) از زبان سراینده این شعر

آقای ادا شاعر، این شعر چنین قصه می کند:

«تازه شب فرود آمده بود، همان جیب های مشهور نظامی یا آگسا که برای دستگیری و انتقال مخالفین رژیم یا کاندیدان مرگ استفاده میشد، دم در خانه ام متوقف شده مانند همیشه ماموران آدم ربایی با شتاب و سر و صدا و باکوبیدن محکم دروازه خانه من، از موتر پایین شدند. مرا میبرند در اتاقی می اندازند. تا فردا مامورین سفید مرگ، سؤال بارانم کند. پیش از اینکه مرا در سلول زندان با دنیای درونی بی منقلب تنها بگذارند، یکی از ماموران از من با نخوت و تکبر می پرسد: چکاره هستی؟ من میگویم: نویسنده هستم. باز می پرسد: نویسنده و شاعر؟ یگان شعر هم میگویی؟ من میگویم: گاه گاهی. انا می دانم حرف از چه قرار است. یک شب پیش با احمد ظاهر و نینواز مانند همیشه مجلس بزمی آراسته بودیم و نینواز خواهش کرده بود شعر بگویم، تا غم روزگار بی مروت را از دل بزداييم، غم روزگار، غم استبدادی بود که امین و یاران شان بر سراسر کشور گسترده بودند. این شعر را سروده بودم و نینواز آهنگ ساخته بود و احمدظاهر خوانده بود.

شرمنده و افسرده و لرزنده به میهن خورشید جهان تاب، در ایام امین است

شیران و پلنگان همه زین بادیه رفتند چیزی که بجا مانده، دد و دام امین است

معمولاً در مجالس ساز و سرود، عده دیگری هم جمع می شدند که در میان شان لگه و لوگه هم وجود داشت. خبرچین ها با سرعت عمل کرده بودند. وحالا در فکر چاره بودم، راه چاره راهم یافته بودم. بالاخره بعد از بیدار خوابی کشیدن و تشویش و تلاش زیاد شعری را درست کردم. فردا پیش از آمدن مامورین شعر را چندین بار تکرار کردم و در نوک زبان داشتم.

باز پرسى ها شروع می شود و اولین سؤال از من این است، دو شب پیش کجا بودی و چه کردی؟ جواب هایم البته که از قبل آماده است. میگویم با دوستان مجلس بزمی داشتم.

من برای احمد ظاهر شعر درست کردم تا بخواند. مامور از من می پرسد. در شعرت حتماً در باره امین صاحب هم چیز های گفتی؟ من میگویم بلی. من به امین صاحب ارادت دارم و در توصیف ایشان شعری گفته ام. مستنطق می پرسد چگونه شعری گفتی؟ من میگویم می خواهید بشنوید؟ می گوید بخوان. ومن میخوانم:

این توسن ایام چه خوش رام امین است	خورشید جهان سرزده از بام امین است
در گوشه و در بییشه و در جنگل و صحرا	هر جاگذری نام امین نام امین نام امین است
از پختگی و خامی بی عالم نزنم لاف	هر پخته که بینی به جهان خام امین است
گفتند ملائک ز پس پرده انوار	رخشنده تر از صبح عدو شام امین است

د پايو شميره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خيږ و لولئ

مامور تحقیق که شاد و راضی به نظر می‌رسد برایم می‌گوید ، می‌توانی این را برایم بنویسی؟ برایش می‌نویسم. مامور تحقیق سر خود را می‌شوراند و غم غم‌کنان در زیر زبان می‌گوید: قبلاً دشمنان مردم را سر ما می‌کشتند و حالا دوستان مردم را سر ما می‌کشدند. مامور می‌گوید بسیار خوب چه وقت ثبت میکنید؟ من می‌گویم بمجرد آماده شدن بعد از تمرین. احمد ظاهر جان باید تمرین کند. مامور می‌گوید، پس بروید کارتان را بکنید من به امین صاحب اطلاع میدهم که چنین آهنگ زیبایی ثبت خواهد شد. مامور کاغذ را گرفته از در بیرون میشود.

اولین کاریکه بعد از آزادی بی معجزه آسای خود از زندان کوتاه مدت ولی فوق‌العاده خطرناک انجام می‌دهم این است که با احمد ظاهر و نینواز ، عاجلاً رابطه برقرار کرده و به آنها می‌گویم شعر قبلی را آتش بزنند. شعر جدید را در اختیار آنها قرار می‌دهم و احمد ظاهر می‌خواند. بدینسان عبدالاحمد ادا از دنیای دیگری با نینواز و احمد ظاهر به خانه برگشتند.»

این است دلیل واقعی بی سرودن این آهنگ .

38. احمدظاهر یا سید عمر - YouTube دقیقه ۵:۵۰

در مورد ثبت این آهنگ ، از قول شاهد عینی (محبوب الله) آمده است « بیاد دارم که من بعد از شنیدن این آهنگ به احمد ظاهر گفتم که این آهنگ با خواندن احمد ولی (باز دلم بسته شد، به تار مویی کسی) بسیار شباهت دارد، احمد ظاهر گفت که پاچا پشت این گپ ها نگرده و آهنگ را ثبت کرد و توسط همان آقای ادا برای حفیظ الله امین روان کرد.» همین شخص (محبوب الله) در مصاحبه خود با تلویزیون بهار ، در همین مورد ، چنین می‌گوید:

« چون کمپوز از فضل احمدجان بود. باز احمد ظاهر می‌گفت که ای خاندن شباهت داره به خاندن باز دلم بسته شد... سر از همو یک ذره چیز داشتن.» (افشای چگونگی قتل احمد ظاهر - محبوب الله پادشاه در روز حادثه همایش بوده قضاوت با شما ؟ - YouTube دقیقه ۲۶)

متوجه باشید . در یک جا می‌گوید ، من گفتم این خواندن شباهت داره... احمد ظاهر گفت که پاچا پشت این گپ ها نگرده. در تلویزیون بهار می‌گوید: احمد ظاهر گفت شباهت داره... سر از همو یک ذره چیز داشتن. یعنی من فقط تماشاگر بودم. در مورد موضوعی که اصلاً ارزشی ندارد ، این تناقض گویی برای چیست؟

نویسنده که در نوشتن « راپور » بی تجربه نیست و برعکس توانایی و دانش شانرا در راپور قتل فقید هاشم میوندنوال، به نمایش گذاشته، متأسفانه در نوشتن این راپور از نهایت سهل انگاری کار گرفته . بدون تحقیق در مورد منبع ، صحت و سقم خبر و تقابل معلومات با منابع مستقل دیگرگرفته‌های شاهدان اش را مثل سند، قبول و ارایه می‌دارند. توجه بفرمایید به گفته‌های شاهد دوم جناب شان، اسماعیل محشور .

از زبان اسماعیل محشور، آورده‌اند که «فردای آنروز در اثر اصرار احمد ظاهر و با وجود مخالفت والی کابل، خون احمد ظاهر و طفل داخل بطن، جهت معاینات طبی اخذ گردید. ولی روز سوم بدون اینکه من خودم نتیجه معاینات را دیده باشم هدایت داده شد که احمد ظاهر و خالده را در محضر قاضی برده نکاح نمایند.»

در حالیکه آقای محشور به زبان خود، در ارتباط با آزمایش خون احمد ظاهر و طفل داخل بطن ، در مصاحبه بی با تلویزیون بهار چنین می‌گوید «... احمد ظاهر در همو اول ادعای ارسال خون بطن یا رحم به طب عدلی شد... اما ولایت کابل از ای انکار کرد وقتی مه هم تا یکجایی ده ای موضوع پیش رفتم ، تکرار کردم خواهش احمد ظاهره، که همی موضوع صورت بگیره، مه از کیس خارج شدم ، مه ده پغمان رفتم سر وظیفیم.

مصاحبه کننده : .. هدف شما ایس که طب عدلی او ره ، از لحاظ طبی ، ارزیابی کردن که آیا همی طفلی که در بطن از ای خانم اس از احمدظاهر اس یا نی؟ همی ره شما می خواهین که توضیح بتین؟

محشور: مه ایره برایتان عرض بکنم که چون مه از موضوع خارج شدم ،مه ده پغمان رفتم سر وظیفیم . اما واقعیت امر ایس که ای کار هیچ صورت نگرقت ای خون روان نشد.....»

مصاحبه کننده : .. یعنی شما تقاضا کدین.. اما مقامات..

محشور : مه از ولایت کابل تقاضا کردم و همو خواهش احمد ظاهره تکرار کردم که باید همی خون معاینه شوه . اما ای کار نشد.....»

(7) قتل احمد ظاهر و ایکه چطور بقتل رسید از زبا رفیق دوران کودکی اش - YouTube دقیقه ۷:۵۸

نظر به نقل قول، نویسنده راپور، از آقای محشور، معاینات خون ، با وجود مخالفت والی ، صورت گرفته (اخذ گردید) ولی نتیجه به آقای محشور اعلام نگشته. در حالیکه در این مصاحبه شخص او (محشور) به صراحت می‌گوید: ای کار نشد. «... تکرار کردم خواهش احمد ظاهره، که همی موضوع صورت بگیره،(یعنی خون اخذ شود) مه از کیس خارج شدم ، مه ده پغمان رفتم سر وظیفیم...»

در جای دگری آقای محشور ، میگوید « احمد ظاهر در حالیکه سخت عصبانی بود، با لبان خشک، چشمان حلقه زده و رنگ دود کرده راهی محکمه گردید و نکاح صورت گرفت. »

در حالیکه آقای محشور در مصاحبه خود با تلویزیون بهار چنین می گوید: « ...، مه از کیس خارج شدم ، مه ده پغمان رفته سر وظیفیم. » سؤال اینجاست که جناب شان از پغمان چطور لبان خشک، چشمان حلقه زده و رنگ دود کرده احمد ظاهر را دیده؟

باز هم آقای محشور، بعد از شرح مفصل جریان نکاح، تقبل مخارج خالده از طرف احمد ظاهر و کرایه بی اپارتمان، میگوید، «پس ازین جریان من راهی وظیفه جدیدم در پغمان گردیدم. » در حالیکه در همان مصاحبه با تلویزیون بهار چنین میگوید :

«مه از کیس خارج شدم ، مه ده پغمان رفته سر وظیفیم. » یعنی قبل از نکاح و کرایه بی اپارتمان (با تکرار خواست احمدظاهر برای معاینه بی خون) از کیس خارج و روانه کارش به پغمان شده بود.

با ای تناقض گویی ها چطور می شود گفته های این شخص را منحصیث سند پذیرفت؟ آیا موضوع مورد بحث (قتل احمد ظاهر) آنقدر پیش پا افتاده بود که شما زحمت کنترول گفته های شاهدان را بخود ندادید؟

بهمه حال ، این داستان محبوب الله هم جالب است که می گوید « روزی برای دیدن احمد ظاهر به همان اپارتمان شیرپور رفته ، ...»

نمیدانم در آن زمان محبوب الله، احمد ظاهر را می شناخت یا نه؟

تمام کسانیکه احمد ظاهر را بسیار از نزدیک نمی شناختند یا عضو خانواده اش نبودند او را (احمد ظاهر) خطاب می کردند . فقط دوستان بسیار نزدیک و اعضای خانواده اش او را (تور) صدا می کردند.

زمانیکه محبوب الله می پرسد ، تور کجاست ؟ پس معلوم میشود که او از نزدیکان احمد ظاهر بوده است. سؤال این جاست .

در حالیکه همه دوستان ، حتی آنانیکه بسیار کم با احمد ظاهر آشنا بودند ، می فهمیدند که احمد ظاهر بعد از نکاح اجباری کوچکترین تماس با خالده نداشت، چه رسد به زنده گی کردن در یک اپارتمان با او .

چطور این آقا از این موضوع خبر نداشت؟ و سراغ احمد ظاهر را از اپارتمان خالده می گرفت؟

مگر اینکه احمد ظاهر بهانه بی بود برای تماس با خالده؟

این داستان خود بیان ، نا خود آگاه ، ضعف شخصیت اخلاقی او ست.

ادامه دار